

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و الصلاة على سيدنا محمد و على اهل بيته الطيبين الطاهرين.

بیست و پنجمین فقیهی که به کلام او در زمینه؟ ولایت فقیه متعرض می‌شویم، مرحوم آقای آیت الله العظمی بروجردی قدس الله سره الشریف است. در تقریراتی که از ایشان در کتاب «البدر الزاهر فی صلاة الجمعة و المسافر» به جا مانده است، به مناسبتی متعرض به مسئل؟ ولایت فقیه می‌شوند و بعد از مقدماتی که بیان می‌کنند، تأکید می‌فرماید که ثبوت ولایت عامه برای فقیه از امور قطعیه است که جای تردید و تشکیک در آن نیست. ایشان در ابتدا چهار مقدمه را تمهید کرده و بعد نتیجه‌گیری می‌کنند و می‌فرماید با این مقدمات که بیان می‌کنیم ثبوت ولایت فقیه برای فقیه امری قطعی است و نیازی به استدلال به روایات هم نیست اما مقبوله؟ عمر بن حنظله را می‌توانیم به عنوان شاهد و تأکیدی بر این قطعیت بیان کنیم. مقدمات به این تربیت است؛ اول اینکه در جامعه مسئولیت‌ها و وظایفی وجود دارد که ربطی به افراد جامعه ندارد و افراد در برابر این وظایف مسئولیتی ندارند، یعنی کار و فعل آن‌ها نیست بلکه وظایف ولی امر و رئیس سیاسی هر جامعه‌ای است. این همان مطلبی است که ما مکرراً بیان کرده‌ایم که ما تکالیفی داریم که مکلف به این تکالیف فرد نیست بلکه مکلف به این تکالیف حاکم است یا جامعه‌ای که حاکم آن جامعه را اداره می‌کند و مکلف حاکم و محکوم هستند که ما از این تکالیف به تکالیف کلان تعبیر کردیم و بیان کردیم "فقه کلان" داریم. اتفاقاً این مطلبی هم که ما گاهی بیان کردیم "فقه کلان" بیشتر از فقه متعارف و فقه فردی است و، حجم اعظم فقه ما مربوط به فقه کلان است. این را مرحوم آقای بروجردی به صراحت می‌فرماید که عبارت ایشان در این تقریرات این است: «إن فی الاجتماع أمورا لا تكون من وظائف الأفراد ولا ترتبط بهم، بل تكون من الأمور العامة الاجتماعية التي يتوقف عليها حفظ نظام الاجتماع» بعد مثال‌هایی را می‌آورند که در زمره این مثال‌ها می‌فرماید: «و حفظ الانتظامات الداخلية وسد الثغور والأمر بالجهاد والدفاع عند هجوم الأعداء ونحو ذلك مما يرتبط بسياسة المدن. فليست هذه الأمور مما يتصدها كل أحد، بل تكون من وظائف قيم الاجتماع ومن بيده أزمة الأمور الاجتماعية وعليه أعباء الرياسة الخلافة».

پس یک سری اموری است که قوام زندگی اجتماعی به این امور است و این اموری که قوام زندگی اجتماعی به آنها است، کار فرد فعینی از افراد جامعه هم نیست، بلکه اصولاً این‌گونه از مسئولیت‌ها کار آن کسی است که مدیریت سیاسی جامعه را بر عهده می‌گیرد، این مقدم؟ اول است.

مقدم؟ دوم این است که اسلام دینی است که اکثر احکام آن مربوط به امور اجتماعی سیاسی است و اصولاً دینی است سیاسی و لذا از ضروریات اسلام است و همیشه برای جامعه رهبر و امامی که عهده‌دار مدیریت جامعه است وجود دارد و به همین دلیل ما شیعیان امامیه معتقد هستیم که معقول نیست رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم جامعه را بدون یک امام و بدون یک رهبر سیاسی رها کرده باشد به دلیل اینکه این موضوع از ضروریات یک جامعه است. عبارت ایشان این است: «لا یبقی شک لمن تتبع قوانین الإسلام وضوابطه فی أنه دین سیاسی اجتماعی، ولی است أحکامه مقصوره على العبادیات المحضة المشروعة لتکمیل الأفراد وتأمین سعادة الآخرة، بل یكون أكثر أحکامه مربوطة بسياسة المدن تنظیم الاجتماع» همان چیزی که ما گاهی تأکید کردیم که این فقه کلان، قسمت اعظم فقه ما است و تعریف کردیم که فقه کلان فقهی است که مکلف و مخاطب به آن تکلیف، افراد جامعه نیستند بلکه مکلف به آن تکلیف، حاکم به ما هو الحاکم است. ما از این‌گونه تکالیف به تکالیف مربوط به فقه کلان تعبیر می‌کنیم. در عبارت آقای بروجردی بنا بر تقریر این آمده است: «بل یكون أكثر أحکامه مربوطة بسياسة المدن تنظیم الاجتماع

و در ادامه می‌فرماید: «ولأجل ذلك اتفق الخاصة والعامة على أنه یلزم فی محیط الإسلام وجود سائس وزعیم یدبر أمور المسلمین، بل هو من ضروریات الإسلام

«» پس وجود حاکم از ضروریات دین است و باید در جامعه اسلامی کسی باشد که مسئولیت حکومت و سیاست جامعه را بر عهده دارد. این مقدم دوم است.

مقدم؟ سوم این است که در اسلام احکام سیاسی اسلام با احکام عبادی و سایر احکام مخلوط است. یک وقتی حضرت امام می‌فرمود حتی نمازی هم که در اسلام تکلیف شده است هم سیاسی است. مرحوم آقای بروجردی می‌خواهند بفرمایند که هم؟ احکامی که در اسلام تشریع شده است مخلوط به احکام سیاسی است و سیاست را از احکام دیگر

تفکیک کردن ممکن نیست. نمی‌توان در اسلام احکام سیاسی را از احکام غیرسیاسی تفکیک کرده و بگوئیم این سیاست است و دیگری سیاست نیست. هر حکمی از احکام اسلام که در نظر گرفته شود یک جنبه سیاسی دارد، عبارت ایشان این است: «یخفی أن سياسة المدن وتأمين الجهات الاجتماعية في دين الإسلام لم تكن منازعة عن الجهات الروحانية»

«.... روحانیت اسلام و جهات عبادی و سایر جهات، منازعه و منفک از جهات سیاسی نبوده است و لذا رهبران اسلامی و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که رهبر دینی و روحانی بوده است رهبر سیاسی هم بوده است. در شرع اسلام رهبری در امور دینی از رهبری در امور سیاسی قابل تفکیک نیست.

نکته اینکه منظور از خلط در عبارت، امتزاج و ادغام است و نه به معنای این که از روی اشتباه و غفلت باهم قاتی شده‌اند. عبارت به این شکل است: «لا یخفی أن سياسة المدن وتأمين الجهات الاجتماعية في دين الإسلام لم تكن منازعة عن الجهات الروحانية والشؤون المربوطة بتبليغ الأحكام وإرشاد المسلمين، بل كانت السياسة فيه من الصدر الأول مختلطة بالديانة ومن شؤونها،»

«... فكان رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) بنفسه يدبر أمور المسلمين ويسوسهم ويرجع إليه فصل الخصومات وينصب الحكام للولايات ويطلب منهم الأ خمس والزكوات ونحوهما من مالیات،

«... رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم که رهبر روحانی است همان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم که رهبر سیاسی جامعه هم است؛ «وهكذا كان سيره الخلفاء بعده من الراشدين وغيرهم، حتى أمير المؤمنين (عليه السلام)، فإنه بعدما تصدى للخلافة الظاهرية كان يقوم بأمر المسلمين ينصب الحكام والقضاة للولايات. وكانوا في بادئ الأمر يعملون بوظائف السياسة في مراكز الإرشاد والهداية كالمساجد، فكان إمام المسجد بنفسه أميرا لهم، وبعد ذلك أيضا كانوا يبنون المسجد الجامع قرب دار الإمارة، وكان الخلفاء والأمرء بأنفسهم يقيمون الجمعات والأعياد بل ويدبرون أمر الحج أيضا، حيث إن العبادات الثلاث مع كونها عبادات قد احتوت على فوائد سياسية لا يوجد

نظیرها فی غیرها، کما لا یخفی علی من تدبر. وهذا النحو من الخلط بین الجهات الروحیه والفوائد السیاسیه من خصائص دین الإسلام وامتیازاته.

«

این امتزاج یا ادغام و اختلاط -به تعبیر ایشان- بین احکام اسلام سیاسی و غیرسیاسی از امتیازات دین اسلام است. البته اگر به جای خلط، امتزاج گفته می‌شد شاید بهتر بود. این هم مقدم؟ سوم است که حاصل مقدم؟ سوم این است که در اسلام به قول مرحوم مدرس سیاست ما عین دیانت ما و دیانت ما عین سیاست ما است. مرحوم آقای بروجردی می‌خواستند در مقدم؟ سوم یک چنین بحثی را بیان کنند.

مقدم؟ چهارم؛ مرحوم آقای بروجردی در مقدم؟ چهارم مطلب دقیقی را می‌فرمایند، - بنده این مطلب را به این تقریر در کلام سایر فقها ندیده‌ام.-؛ اینکه در بین ما شیعیان اثنی‌عشری مسلم است که مسئله رهبری سیاسی از وظایف ائمه اطهار علیهم السلام بوده است و اینکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بعد از خود ائم؟ اثنی عشر را به‌عنوان رهبران سیاسی جامعه معین فرمود و مرجعیت سیاسی -یعنی مرجعیت در امور عامه؟ مردم را- بعد از خود به ائمه اطهار علیهم السلام موکول کرد و این از معتقدات راسخ؟ ما شیعیان است و از مرتکزات شیعیان بوده است که مرجع در امور سیاسی و امور عام؟ مردم ائمه اطهار علیهم السلام بوده‌اند. زیرا در همان زمان حضور ائمه اطهار علیهم السلام، هم؟ شیعیان به امام دسترسی نداشتند تا در امور سیاسی و در امور عامه به ایشان مراجعه کنند، این قطعی است. مثلاً امام در مدینه زندگی می‌کرده است و عده‌ای در کوفه و عده‌ای در خراسان و شام و مصر بوده‌اند و دسترسی به ائمه اطهار علیهم السلام نداشته‌اند. خب با توجه به این مطلب که در اعتقادات و ارتکازات ما شیعیان اثنی‌عشری که باید در هم؟ امور عامه و در همه امور سیاسی و قضایی به امام معصوم رجوع کرد و ثانیاً دسترسی به امام زمان علیه السلام در همان زمان وجود نداشته است از این دو مقدمه ما یک نتیجه‌ای می‌گیریم که قطعاً در همان زمان حیات ائمه اطهار علیهم السلام و در زمان حضور ایشان، افرادی را با اختیارات حکومتی و اختیارات مرجعیت در امور عامه معین می‌کردند تا شیعیانی که در دوررس و مناطق پراکند؟ اطراف هستند به آن‌ها رجوع کنند. پس به همان دلیل که

نمی‌شد مسلمین را بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بدون مرجعیت امور عامه رها کرد در زمان حضور ائمه اطهار علیهم السلام هم نمی‌بایست شیعیان خود را در مناطق دوردست بدون تعیین نائب و بدون تعیین کسی که از سوی آنها مختار بوده است در تصمیم‌گیری در امور عامه رها کنند، این از قطعیات است. حال امثال مقبول؟ عمر بن حنظله و مشهوره؟ ابو خدیجه هم قرینه روشنی بر همین مطلب است؛ و لذا از ائمه اطهار علیهم السلام سؤال می‌کردند که در فلان رابطه چه کار کنیم؟ به شما دسترسی نداریم و مشکل قضایی برای ما پیش می‌آید که مربوط به امور عامه است، برای حل آن چه کار کنیم؟ ائمه اطهار علیهم السلام هم افرادی را تعیین می‌کردند و می‌فرمودند که به آنها رجوع کنید. حال تعیین آنها یا تعیین خاص بود و یا تعیین علی نحو عام بود. این بحث در زمان خود ائمه اطهار علیهم السلام انجام گرفته است و در زمان حضور ایشان به این شکل بوده است. شاهد مثال هم مقبول؟ عمر بن حنظله است که به صورت عام آمده است.

ایشان در ادامه می‌فرماید: «إِنَّهُ لَمَّا كَانَ مِنْ مَعْتَقِدَاتِنَا مَعَاشِرَ الشَّيْعَةِ الْإِمَامِيَّةِ أَنْ خِلَافَةَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) وَزَعَامَةُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ حَقِّقِ الْأَئِمَّةِ الْإِثْنَى عَشَرَ عَلَيْهِمُ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَأَنْ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) لَمْ يَهْمَلْ أَمْرَ الْخِلَافَةِ بَلْ عَيْنَ لَهَا مِنْ بَعْدِهِ عَلِيًّا (عَلَيْهِ السَّلَام) ثُمَّ انْتَقَلَتْ مِنْهُ إِلَى أَوْلَادِهِ، عَتَرَةُ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)، وَكَانَ تَقْمِصُ الْبَاقِينَ وَتَصْدِيهِمْ لَهَا غَضَبًا

«...» «لِحَقِّقِهِمْ، فَلَا فَحَالَهُ كَانَ الْمَرْجِعُ الْحَقُّ لَتِلْكَ الْأُمُورِ الْاجْتِمَاعِيَّةِ الَّتِي يَبْتَلَى بِهَا

«جميع المسلمين هو الأئمة الاثنا عشر (عليهم السلام) كانت من وظائفهم الخاصة مع القدرة عليها.

فهذا أمر يعتقده جميع الشيعة الإمامية، ولا محالة كان مركزا في أذهان أصحاب الأئمة (عليهم السلام) أيضا. فكان أمثال زرارهُ ومحمد بن مسلم من فقهاء أصحاب الأئمة وملازميهم «این معنا مرتکز در ذهن اصحاب بود که مرجعیت در امور عامه ازان ائمه اطهار است» لا يرون المرجع لهذه الأمور والمتصدى لها عن حق إلا الأئمة أو من

نصبوهم لها، ولذلك كانوا يرجعون إليهم فيما يتفق لهم فمهما أفكن كما يعلم ذلك بمراجعة أحوالهم.

ایشان وقتی این مقدمات را تنقیح می‌کنند، بعد بر مبنای آن‌ها بیان می‌کنند: بنابراین حالا که مرتکز بوده است که به ائمه اطهار علیهم السلام مراجعه کنند و یا به کسی که از سوی ائمه به این کار نصب شده است، پس حتماً سؤال‌هایی کرده و جواب‌هایی شنیده‌اند، ائمه اطهار علیهم السلام افراد زیادی را برای این کار نصب کرده‌اند اما روایات آن به دست ما نرسیده است و باید برای ما معلوم شود که بسیاری از روایاتی از این مسائل و مخصوصاً مسائل سیاسی و مور عامه در نتیجه شدت تقیه به دست ما نرسیده است و یا اگر روایت شده و نوشته شده است بعدها تلف شده است، مقداری که از این رسیده است مانند مقبوله؟ عمر بن حنظله، مانند توقیع فانهم حجتی علیکم و مانند مشهوره؟ ابو خدیجه است، اما اصل مطلب و خود رسیدن همین مقدار روایت نشان‌دهند؟ این است که به ائمه اطهار علیهم السلام رجوع می‌شده است که ما اگر دسترسی به شما نداشتیم چه کنیم؟ لذا مرحوم بروجردی بعد از این مقدمات می‌فرماید: «وکیف کان فنحن نقطع بأن أصحاب الأئمة (علیهم السلام) سألوهم عن يرجع إليه الشيعة في تلك الأمور فع عدم التمكن منهم (علیهم السلام)

« قطعاً شیعیان سؤال کرده‌اند؛ زیرا آیا می‌شود شیعیانی که می‌دانند مرجعیت در هم‌افز عامه در دست امام است و این امور عامه مبتلا به آن‌ها هم بوده است، نکرده باشند که ما باید چه کار کنیم؟ و نپرسیدند که اگر ما به شما دسترسی نداشته باشیم تکلیف شما چیست؟ «وأن الأئمة (علیهم السلام) أيضا أجابوهم بذلك ونصبوا للشيعة فع عدم التمكن منهم (علیهم السلام) أشخاصا يتمكنون منهم إذا احتاجوا، غاية الأمر سقوط تلك الأسئلة والأجوبة من الجوانب التي بأيدينا

« لذا حتماً این سؤال‌ها و جواب‌ها از این جوامع افتاده است و به دست ما نرسیده است. «ولم يصل إلينا إلا ما رواه عمر بن حنظلة وأبو خديجة.

« بنابراین این هم به‌طور مسلم است. ایشان بعد از این مقدمات نتیجه گرفته و می‌فرماید بنابراین اصل اینکه ائمه اطهار علیهم السلام کسانی را برای مرجعیت در امور عامه معین کرده‌اند در هنگام عدم دسترسی – حال این عدم دسترسی چه به لحاظ بعد مکانی یا بعد زمانی، زیرا در این بحث زمان و مکان فرقی ندارد- پس امر دایر است بین اینکه بگوییم اصلاً کسی را تعیین نکرده‌اند که این خلاف وظایف امام است و یا تعیین کرده‌اند که اولی باطل است زیرا قطعاً به دلیل اینکه خلاف وظایف امام است تعیین کرده‌اند. در آن چیزی که تعیین کرده‌اند امر دایر است بین اینکه فقیه عادل را تعیین کرده باشند یا غیر فقیه عادل را، باز هم ما در اینجا قطع داریم که قطعاً فقیه غیر عادل از طرف آن‌ها منصوب نیست. پس نتیجه این است که اولاً نصب قطعی است، ثانیاً منصوب هم جز فقیه عادل نمی‌تواند باشد. پس مسئله ثبوت ولایت عام؟ فقیه عادل مسلم است. بعد ایشان می‌فرماید امثال مقبوله؟ عمر بن حنظله و این روایاتی که در این زمینه آمده است شاهد بر آن نصب است، می‌فرماید: «فالامر يدور بين

« عدم النصب وبين نصب الفقيه العادل، وإذا ثبت بطلان الأول بما ذكرناه صار نصب الفقيه مقطوعاً به، ويصير مقبوله ابن حنظله أيضاً من شواهد ذلك.

« بعد هم در آخر مطلبی که نتیجه‌گیری ایشان در این کتاب است را می‌خوانیم که می‌فرماید: «وبالجملة كون الفقيه العادل منصوباً من قبل الأئمة (عليهم السلام) لمثل تلك الأمور العامة المهمة التي يبتلى بها العامة مما لا إشكال فيه إجمالاً بعد ما بيناه، ولا نحتاج في إثباته إلى مقبوله ابن حنظله، غاية الأمر كونها أيضاً من الشواهد، فتدبر.

«

وصلی الله علی سیدنا و نبینا محمد